فرید هزاوه ای

صدوقی (سها)، منوچهر

به حوالی غروب روز پنجشنبه 19 رمضان 1398 که همچون دیگر سالهای رفته و آینده‏ آغاز سوگواری دل‏آگاهان بود به یاد شهادت پرتو دیده عارفان و میوه دل موحدین ولی‏ خدا و وصی پیامبر امیر المومنین علی بن ابی طالب که روح برین ما فدای تن فروئین اوبل‏ خاک آن باد مرحوم مغفور"آقای سید حسین فرید هزاوه‏ای‏"که خاک پاک او باغی از باغهای مینو باد پس از مناجاتی که کس از راز آن آگاه نگشت بفرمود که روی او به سوی‏ کعبه کنند و آنگاه تن خاکی فروهشت و از جدائی رهید و به وصال مولای خود رسید.

نیک‏بختی بین و خوش سرانجامی نگر که شیعه خالص الولای مرتضی(ع)پس از گذاشتن عمری دراز به پیروی از سرور خویش هم بدان روزی به بارگاه قدس خرامید که نیز به چنان روزی عالم از مولای او و دیگر مومنان یتیم مانده است و خاک ماتم بر سرکرده.

گر به سر صوفیان پی برده‏ای‏ سر بنه آنجا که باده خورده‏ای

آن بزرگوار به حوالی سنه 1313 قمری از پدری از خاندانی نژاده که سادات هزاوه‏ می‏نامندشان و قائم مقام فراهانی نیز از آنان می‏بوده است و از مادری منسوب با میرزا تقی خان امیر کبیر دیده به عالم گشود و پس از تحصیل مقدمات میل به علوم عقلیه از الهی و ریاضی و طبیعی کرد و بدان معارف ملازمت حوزه آقا شیخ علی نخستین فرمود از اجله تلامیذ جهانگیر خان قشقائی و آخوند ملا محمد کاشانی قدس الله اسرار هم اجمعین‏ بدانجا که به‏"حکمی‏"نام بردار گردید.طب قدیم نیز به علم و عمل از حاج یوسف‏ طبیب یهودی بیاموخت و روزگاری معالجه نیز می‏کرد و هرچند که به همان جوانی از این‏ دانش‏ها فارغ آمده بود هیچ‏گاه از مصاحبت فضلاء که بالطبیعه متضمن مباحثات علمیه‏ است خویشتن نداشت بدانگونه که مدت‏ها با مرحومان سرتیپ عبد الرزاق خان مهندس‏ بغایری و میرزا حبیب الله ذو الفنون که هر دو از اساتید عدیم النظیر ریاضی بوده‏اند مصاحبت فرمود.

اما در سلوک محضر انور تنی چند از اعاظم اهل الله را دریافت که بالاخص به نام‏ دو تن از آنان یکی آقا سید علی سید دزفولی و دیگری حاج شیخ حسنعلی اصفهانی‏ نخودکی قدس سرهما تنضیص می‏فرمود.

خالی از فائده نیست که بدین مقام طرد اللباب بیاوریم که آقا سید علی سلسله فقری‏ خویش از طریق آقا سید صدر الدین کاشف دزفولی و آقا محمد بیدآبادی با سید قطب محمد نیریزی صاحب فصل الخطاب استوار می‏فرموده است و این سید بزرگوار از ارکان سلسله‏ مبارکه ذهبیه بوده معاصر با فتنه افغان.حاج شیخ نیز لا اقل از یک طریق به وساطت آقا سید مرتضی کشمیری و آخوند ملا حسینقلی همدانی بنا به تحقیقی که اخیرا به همت‏ اولیاء کرده‏ایم با جناب سید مشار الیه اتصال داشته است.ایزد منان خاک پاک جمیع‏ این بزرگان از چشمه رحمت خویش سیراب بدارد.آمین.

هرگونه که باشد آقا سید حسن فرید قدس سره حکیمی بود عارف،بالاخص متضلع‏ به ریاضی قدیم از هیئت و نجوم و اسطرلاب و غیرها نیز دانای به علوم خفیه با نواعها که‏ به نزد اهل آن معین است و مدتی بود مدید که به طهران اقامت می‏فرمود و هر جائی که‏ او بدان مقام می‏کرد آنجا مجمع فضلاء می‏گشت.

در خانه هرگز نمی‏بست و پیوسته باز می‏گذاشت که گیرودار حاجب و دربان در آن درگاه نباشد و هرکس که خواهد بیاید و هرکس که خواهد برود بدانجا که از منزلی که‏ چندی بدان اقامت می‏فرمود رعایت این معنی را و منع خانه خدای را از آن،بیرون آمد.

اما در باب فواضل نفسانیه آن بزرگوار را ملکاتی بود درخور آن فضائل.نخستین‏ و برترین آن اینکه دل در این دنیای فانی که هر روز و شبی عروس حجله‏ای است نیست‏ بدانجا که همه عمر قلندرانه مجرد بزیست و خویش پای‏بند اهل و عیال نخواست.دوم‏ آنکه کرم ابر بهار داشت که بی‏دریغ بر باغ و شوره‏زار می‏بارد و خویش نمی‏دارد.و سه‏ دیگر آنکه به دوستی قدمی داشت ثابت و بنای محبتی که او برمی‏افراشت خالی از خلل‏ می‏آمد.چهارم آنکه هیچ مجاملتی نمی‏فرمود و با آشنا و بیگانه سخن به صراحت تمام‏ می‏گفت بدانجا که برخی بوی تندی از آن می‏شنیدند.پنجم آنکه با آن فضل و فضیلتی‏ که او را بود هیچ‏گاه از تحصیل آگاهی‏های نویافته به نزد هرکسی که باشد از عالی و دانی‏ باز نمی‏ایستاد و از سپاس بر آن کس دریغ نمی‏گفت.ششم آنکه اکثر از حکماء و عرفاء و ادباء و ریاضیون معاصر عمر طولانی خود را درک کرده بود و مجلس او مشحون بود از فوائد ذکر نوادر احوال آنان که رفاقت توفیق را من بنده شطری وافر از آن بالاخص به‏ "مدرسه اصفهان‏"که تاریخ حکماء متاخر بر صدر المتاء لهین است قدس الله اسرار هم اجمعین ضبط کرده است.

بباید دانست که سخن از فضائل و فواضل فرید که مجملی از مفصل آن مثل را بیاوردیم بدین اجمال به جائی نرسد و من این سخن کوتاه نیاوردم مگر یادی از او را بدین‏ امید که فضلائی که از فیض صحبت وی کامیاب گردیده‏اند و الحمد الله عدد آنان نیز اندک‏ نیست حق صحبت اداء کنند و محامد نفسانی و فضایل علمی او باز گویند و به یادگار گذارند مگر این مردمان که از خویشتن خویش سخت بیگانه افتاده‏اند با خود آیند و بدانند که چه گوهرهائی بدین دیار بودند و چهره در خاک نهفتند و جای با سنگ‏های‏ تیره سپردند نعم ما قال الشیخ

رحم الله معشر الماضین‏ که به مردی قدم سپردندی‏ باری آنان چو زنده می‏نشوند کاش این ناکسان بمرندی

و این سخن به ذکر این داستان به پایان برم که آنرا پس از اختتام مجلس تذکری‏ که به یاد آن بزرگوار و البته نه درخور او تشکیل کرده بودند از شاعر آزاده آقای صفاء کاشانی که تا آخرین لحظات حیات صوری بر بالین وی بوده است شنیدم.آقای صفاء گفت‏ که فرید فرموده بود که مرگ من به روزی خواهد بود که کس را نیازارد و گفتیم که آن واقعه‏ به روز نوزدهم رمضان رخ نمود.که جمله مردمان بدان روز فعالیت خویش تعطیل کند و افزون بر این به صبح همان روز فرموده بود که من یک امروزی بیش مهمان شما نخواهم بود و دیدیم که همان یک روز بیش نیز مهمان آنان و ما و دیگران نماند...

حس دنیا نردبان این جهان‏ حس عقبی نردبان آن جهان‏ صحت این حس بجوئید از طبیب‏ صحت آن حس بجوئید از حبیب‏ صحت این حس ز معموری تن‏ صحت آن حس ز تخریب بدن‏ نشنود آن نغمه‏ها را گوش حس‏ کز سخن‏ها گوش حس باشد نجس‏ حس و فکر تو همه از آتش است‏ حس شیخ و فکر او نور خوش است‏ مردلم را پنج حس دیگر است‏ حس دل را هر دو عالم منظر است‏ خاصه چشم دل که آن هفتاد تو است‏ پیش چشم حس که خوشه‏چین او است‏ آن حسی که حق بدان حس مظهر است‏ نیست حس این جهان آن دیگر است

مادام که خورشید تربیت نبات و جماد عالم کند خاک پاک فرید از چشمه رحمت‏ ایزدی سیراب باد و برکات او به ما بندگان چاه طبیعت رساد بمنه و کرمه.

مشو به مرگ ز امداد اهل دل نومید که خواب مردم هشیار عین بیداری است